

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و دوم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۴)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

جهان‌بینی ناصر خسرو

دکتر جلیل نظری*
مرکز آموزش عالی کازرون

چکیده

در این نوشته، تلاش شده است تا اساس جهان‌بینی ناصر خسرو، یعنی پایه‌های اندیشه او، بررسی و تجزیه و تحلیل گردد. مهم‌ترین محورهای فکری که در واقع، همان اصول جهان‌بینی و اعتقادی این شاعر و سخنور است، عبارتند از توحید، نبوت، معاد و امامت که هر کدام، به صورت جداگانه تحلیل و از گفته‌های ناصر خسرو، شواهدی بر این امور ارائه شده است. پس از بیان این محورهای کلی، به دیگر شاخه‌های فکری این سخنور که باز بر اساس جهان‌بینی او شکل گرفته‌اند، اشاره شده است: هستی‌شناسی، جایگاه انسان در هستی، عقل، علم، دین، فلسفه و خویش‌کاری هر یک از این مقولات و موضع‌گیری اجتماعی ناصر خسرو، در این مقاله، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ۱. جهان‌بینی ۲. دین ۳. امامت ۴. تأویل ۵. انسان محوری ۶. اختیار.

۱. مقدمه

تاکنون درباره ناصر خسرو (متولد ۳۹۴ و متوفای ۴۷۱ هجری) و عقاید و اندیشه‌های او، نظریات مختلفی ابراز شده است. خاورشناسان و اندیشمندان فارسی‌زبان، از قدیم تاکنون، ناصر خسرو را عارف و فیلسوف و متکلم و ادیب و شاعر گفته‌اند و نیز اظهار کرده‌اند که وی در علوم دینی، نجوم، طب، نقاشی، فلسفه، منطق، حساب، سیاق و آیین دبیری تبحر داشته است، و در روش و مذهب «او را قرمطی و فاطمی و شیعی و باطنی و غالی خوانده‌اند و به بد مذهبی و ماجراجویی متهم کرده‌اند» (زرین کوب، ۶۶: ۱۳۶۲).

بعضی از صاحب نظران، در تأیید وی راه اغراق پیموده‌اند به گونه‌ای که او را، در بیشتر علوم و دانش‌های رایج، سرآمد روزگار خود شمرده‌اند؛ آقای عبدالرحمن عمادی، در مقاله‌ای تحت عنوان «عقاید نجومی در آثار ناصر خسرو» (یادنامه، ۳۸۳: ۱۳۵۵) می‌نویسد: «از آثار حکیم ناصر خسرو بر می‌آید که او در رشته‌های فلسفه، حکمت، نظم، نثر فارسی، ریاضیات، هیأت، هندسه، نجوم، حفظ قرآن و علوم مثبت‌مانند برخی از جنبه‌های فیزیک و شیمی، علوم ادیان، تفسیر و تأویل، جهان‌بینی اسماعیلیان، داستان‌های باستانی، زبان عربی، خوش‌نویسی و نگارگری، سیاحت، اداره تشکیلات دینی و سیاسی اسماعیلیان در خراسان آن زمان، استادی سرآمد و برجسته‌تر از دیگران بوده است».

هر چند بعضی از صاحب نظران، از جمله «آ. ی. برتلس، در کتاب ناصر خسرو و اسماعیلیان» (۱۴۹: ۱۳۴۶) او را فیلسوف خوانده است؛ اما دسته‌ای دیگر از دانشمندان، هم چون سید جعفر شهیدی، در مقاله‌ای تحت عنوان «افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو» (یادنامه، ۳۱۹: ۱۳۵۵) اطلاق عنوان فیلسوف و حکیم را بر این شاعر و اندیشه‌او حاصل مبالغه و اغراق می‌داند و در نهایت وی را متکلم می‌خواند.

به نظر می‌آید این ناهمگونی آرا در باب اندیشه و تفکرات ناصر خسرو، حاصل نگاه‌های مختلفی است که به آثار

مفاوت این شاعر و نویسنده نامی شده و سعی کرده‌اند تحولات اندیشه وی را، در طی دوران مختلف، یک جا بیان کنند. ولی واقعیت آن است که ناصر خسرو در آثار مکتوب خود، یعنی از روزی که سفرنامه را آغاز کرده تا زمانی که آخرین اثر خویش را آفریده است، در مسیر یک تحول فکری بوده و در پایان این دوره است که اندیشه کلامی و اسماعیلی‌گری او کاملاً شکل گرفته است.

به هر حال، اعترافات خود ناصر خسرو در سفرنامه که در مواقع مختلف اظهار داشته و ملاقات او با بعضی اشخاص، مانند قطران تبریزی (۷: ۱۳۷۱)، مردی عرب شصت ساله (۱۳: ۱۳۷۱)، آشنایی با ابوعبدالله محمد بن فلج در اسوان (۸۳: ۱۳۷۱)، نقاشی مسجد لحسا (۱۰۵: ۱۳۷۱)، مکاتبه با وزیر ملک اهواز در بصره (۱۱۰: ۱۳۷۱) و... همگی حکایت از آن دارد که دانش وی، تنها در حد سیاق و نقاشی و شعر و ادب و لوازم دبیری بوده است. هر چند که در آخر سفرنامه، آنگاه که در قاین از آشنایی خود با «ابو منصور محمد بن دوست» گزارش می‌دهد، پرسش و پاسخ‌هایی که بین ایشان رد و بدل شده، بوی فلسفه می‌دهد.

جمع بین نوشته‌های این سخنور، در تمامی آثار او و تجزیه و تحلیل اشعار وی، نشان می‌دهد که برخلاف بسیاری از نظریاتی که در باب اندیشه این شاعر ابراز شده؛ او فقط متکلمی دینی است که مواعظ خود را به زبان شعر بیان کرده است. وی، اشعار خود را «پند نامه» و «شعر زهد» خوانده و محتوای سخنانش همگی منبری است و سرانجام، از نظر او هر آنچه خلاف قول خدا باشد، پذیرفتنی نیست.

آنچه از ناصر خسرو در دیوان اشعار بر جای مانده، حکایت از آن دارد که سراینده، در نهایت موعظه‌گری خشک و متعصب است. او غیر از خود و اندیشه خود، چیز دیگری را نمی‌پذیرد. از نظر او، مخالفانش اعم از امیران و پادشاهان و شعرا و فرق دیگر اسلام و ادیان و سایر مذاهب و فلاسفه و عامیان مردم همگی جاهل و گمراه و باطلند. در اشعار او، عقل، جان، نفس، دین، دانش و پیامبر، در نهایت یکی و همه و همه برای خودشناسی انسان و سرانجام، خداشناسی به وجود آمده‌اند. هستی و مظاهر مختلف آن، هر یک به نوعی، در خدمت آدمی که از نظر او اشرف مخلوقات است، قرار گرفته‌اند تا وی را به هدف اصلی آفرینش که همانا شناخت خداست راهنمایی کنند.

افکار ناصر خسرو در کتاب‌هایی که به نثر نوشته است (غیر از سفرنامه) همچون جامع الحکمتین، زاد المسافرین، وجه دین، خوان الاخوان و گشایش و رهایش روشن‌تر از افکار وی در دیوان اشعار به نظر می‌آید. به قول مهدی محقق، در بیست گفتار (۳۱۷: ۱۳۶۳) «ناصر خسرو در زادالمسافرین و جامع الحکمتین به عنوان فیلسوف و در وجه دین و خوان الاخوان و گشایش و رهایش به عنوان متأله اسماعیلی» معرفی شده است.

ناصر خسرو، مدام از خدا و هستی و انسان سخن می‌گوید. از نظر وی، خداوندگار در رأس همه امور و دلیل اصلی همه اشیاست. او فیاض مطلق است و بر سبیل ابداع «کلمح البصر» همه هستی را بالقوه در عقل کل آفریده که خود مظهر خلق نفس و نفس زاینده هیولا و سپس افلاک و عناصر و موجودات ثلاثه و در نهایت همه‌ی این اشیا انسان آفریده شده است. انسان، معلول آخر و در آفرینش و کمال از همه موجودات به خدا نزدیک‌تر است. این کمال انسان و پادشاهی او بر همه موجودات، برای او مسؤلیتی آفریده که نتیجه‌اش مشکلاتی برای انسان است؛ یعنی آدمی در برابر این همه عنایت و توجه، اگر در انجام وظیفه مقصر باشد، بازخواست خواهد شد؛ ولی خداوند، برای این که حجت بر آدمی تمام شده باشد، افزون بر وجود عقل که از آن به پیامبر درونی تعبیر شده، پیامبرانی بیرونی از جنس خود بشر، برای راهنمایی مجدد ایشان فرستاده تا مبدأ و معاد آدمی را به آنان گوشزد نماید. شرح هر یک از این مقولات، در اشعار ناصر خسرو مفصل بیان شده است و آنچه در کتاب‌هایش ذکر کرده، چیزی جز تکرار همین سخنان نیست و خلاصه دیدگاه او یک جهان‌بینی دینی است که انسان در برابر خدای واحد مسؤول بوده و این مسؤولیت را در روز رستاخیز پاسخگو خواهد بود.

این جاست که جهان‌بینی ناصر خسرو با همه تفصیلاتی که برای آن قایل شده‌اند، در توحید و نبوت و معاد و روش‌هایی که برای استدلال و دفاع از هر کدام از این‌ها در پیش گرفته، خلاصه می‌گردد.

۲. جهان‌بینی ناصر خسرو و محورهای آن

اگر چه ناصر خسرو، در سخنان خود، مسایل و موضوعات مختلفی را بیان کرده؛ اما همه این موضوعات، حول سه محور اصلی یعنی توحید و نبوت و معاد؛ البته بر اساس نگاه خاصی که به این سه محور داشته؛ درگرددند.

۲.۱. توحید

از نظر ناصر خسرو، خدای تعالی علت و غایت همه اشیا و امور است و بقای انسان هم در دانستن توحید است و این که خدا را از هر نظیر و شبیهی منزّه بدانند:

«نفس مردم را بقا اندر شناخت توحید است و آن شناخت باری سبحانه است دور از راه تشبیه و پاکیزه و بیگانه کرده از تعطیل و اثبات بی تشبیه و تعطیل آن است که بدانی که باری سبحانه یگانه است ... معلول نیست بلکه پدید آفریننده همه علت‌هاست جل جلاله و سپس باید دانست که یگانگی باری تعالی و سبحانه را نهایت نیست» (زادالمسافرین، ۳۰۲-۳۰۱: ۱۳۴۱).

محور غالب اشعار ناصر خسرو به تعبیر مختلف اثبات توحید و صفات خداوندگار است در این جا برای نمودن اصول فکری او، به بخشی از یکی از قصاید این شاعر که در گله از مردم روزگار سروده شده؛ اشاره می‌کنیم.

بنالم به تو ای علیم قدیر	از اهل خراسان صغیر و کبیر
مقرم به فرمان و پیغمبرت	نه انباز گفتم تو را نه نظیر
به امت رسانید پیغام تو	رسولت محمد بشیر و نذیر
قران را به پیغمبرت ناورید	مگر جبرئیل آن مبارک سفیر

(دیوان، ۴۰۰)

از نظر او اولین چیزی که بر انسان واجب می‌شود شناخت خداست: «نخست چیزی که بر مردم واجب است، شناخت خدای است ...» (۵۲: ۱۳۶۳).

برای پی بردن به وجود خدای واحد، تأمل در مظاهر هستی، مهمترین عنصر خداشناسی در اندیشه ناصر خسرو است؛ آسمان بالایی و زمین فرودین و ستارگان و جماد و نبات، هر یک به زبان حال اعتراف می‌کنند که فاعل حقیقی همگی آنها خداست:

ای به خود مشغول دایم چون نبات	خیره خیر این نیلگون بی در کلات
خود چنین برشد بلند از ذات خویش	آن که کرسی اوست چرخ ثابتات
یا کسی دیگر مر او را برکشید	شکل و رنگ و هیأت و جنبش به ذات
جسم بی‌صانع کجا یابد هگرز	روز و شب چون چشم‌های بی‌سبات
چند در ما این کواکب بنگرند	خطه‌اش از کاینات و فاسدات
بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر	نیست این خط را جز از دریا دوات
جز درختان نیست این خط را قلم	گشت دهر و دایرات سامکات
خط ایزد را نفرساید هگرز	مردمش انجام و آغازش نبات
زندگان هر سه، سه خط ایزدند	

(دیوان، ۳۲۴)

از نظر ناصر خسرو، همه این اشیا و امور در جهان هستی، زبان خاص خود را دارند و هر یک، به وجود خدای واحد اقرار و اعتراف می‌نمایند؛ منتها زبان این اشیا را بایستی از راه چشم شنید نه از طریق گوش:

به راه چشم شنو از درخت قول خدای که من خدای جهانم به طور بر موسی

(دیوان، ۴۶۸)

این چرخ و ستارگان از آن جهت که محل تدبر و تأمل‌اند هر کدام هدف خاصی دارند و اصولاً در نظام خلقت هیچ‌گرفته‌ای بی‌کار و بی‌هدف نخواهد بود:

هر که گوید که چرخ بی‌کار است / پیش جانش ز جهل دیوار است
کس ندید ای پسر نه نیز شنید / هیچ گردنده‌ای که بی‌کار است

(دیوان، ۲۸۴)

ولی این تدبیرها و فعالیت‌ها به فرمان فاعل حقیقی صورت می‌گیرد؛ یعنی همه کارکنان و قلم‌های حکیم
الحکمانند:

ای هفت مدبر که بر این پرده سرایید / تا چند چو رفتید دگر باره برآیید
مرصورت پر حکمت ما را که پدید است / بر چرخ قلم‌های حکیم‌الحکمایید

(دیوان، ۴۴۶)

گاهی ناصر خسرو، برای این که ذهن شنوندگان را متوجه خداوند یکتا و فاعل حقیقی نظام هستی کند، در این
زمینه پرسش‌هایی مطرح می‌نماید. وی در این پرسش‌ها غالباً به روش استدلال‌ات فلاسفه می‌رود؛ اما در پایان همچون
داستان‌های مثنوی مولانا، خود پاسخ را به شنوندگان می‌دهد و یا این که زمینه حصول پاسخ مورد نظر خود را چنان
فراهم می‌کند که مخاطب به وضوح بدان پی ببرد:

گنبد پیروزه گون پر ز مشاغل / چند بگشته است گرد این کره گل
علت جنبش چه بود ز اول بودش / چیست در این، قول اهل علم اوایل
کیست مر این قبه را محرک اول / چیست از این کارکرد شهره به حاصل
علت جنبش چه چیز حاجت ناقص / حاصل صنعت چه چیز مردم عاقل
ناقص محتاج را کمال که بخشد / جز گهری بی‌نیاز و ساکن و کامل

(دیوان، ۱۳۶)

یکی از مقولاتی که در بحث خداشناسی توحیدی در اندیشه ناصر خسرو مد نظر قرار می‌گیرد، مسأله صفات
خداوند است. با دقت و تأمل در اشعار و آثار منثور این سخنور، به وضوح مشاهده می‌شود که وی در باب صفات
خداوند، پیوسته، بر دو امر تأکید دارد؛ اول او را قدیم می‌داند؛ دوم همه صفات خداوندی را ذاتی و جز هویت او به
حساب می‌آورد؛ چنان که در رد اعتقاد اهل ظاهر می‌گوید: «چنین گویند که خدای یکی است و این صدق و حق است.
آن‌گاه بر ظاهر قول که اندر کتاب است، همی گویند که خدای تعالی دانا و بینا و شنوا است. و ما گوییم این قوم بدین
قول، از اجماع موحدان بیرون شدند؛ از آن که اجماع موحدان آن است که خدای تعالی خلق موصوف نیست و به خلق
خویش نماند به هیچ روی از روی‌ها ... (۳۴: ۱۳۶۳).

او صفات خدا را عین ذات می‌داند و می‌نویسد: «و اگر صفت او جز هویت او نباشد، صفت مر او را عرض باشد و
هویت او محل اعراض نیست. پس مر او را صفتی نشاید گفتن» (۶۴: ۱۳۶۳).

خدای را به صفات زمانه وصف مکن / که هر سه وصف زمانه است هست و باشد و بود
یکی است با صفت و بی‌صفت نگوییمش / نه چیز و چیز مگویش که مان چنین فرمود

(دیوان، ۳۱)

بنابراین او قول و عمل را از صفات انسان می‌داند و خدا را از چنین رفتارهایی بری می‌شمارد:

قول و عمل هر دو صفت‌های توست / و از صفت مردم، یزدان جداست

(دیوان، ۹۹)

از جمله ناصر خسرو در دیوان اشعار خود، قصیده‌ای دارد به مطلع زیر:

خداوندی که در وحدت قدیم است از همه اشیا / نه اندر وحدتش کثرت، نه محدث زین همه تنها

(دیوان، ۱)

این قصیده از جهت بافت و پیوند فکری با سایر قصاید ناصر خسرو به طور کامل متفاوت است. در این قصیده، از
مسائل اخلاقی و موعظه‌هایی که بستر غالب قصاید او را تشکیل می‌دهند، خبری نیست؛ بلکه در آن از صفات خدا و

کیفیت آفرینش جهان و سلسله موجودات از علل کل گرفته تا معلول بازپسین و نیز مسایل فلسفی دیگری سخن گفته شده است. به نظر می‌آید، ناصر خسرو اندیشه‌های خود را، در مورد آفریدگار و صفات او و جهان هستی که در کتاب‌های زادالمسافرین و خوان‌الاخوان و گشایش و رهایش به نثر بیان کرده؛ در این جا همه را یک جا، در قالب نظم ریخته و در واقع این قصیده، بیانگر اندیشه هستی‌شناسانه ناصر خسرو است.

ناصر خسرو نه تنها خداوند را محدث نمی‌داند؛ بلکه از اسناد صفت قدیم نیز به او پرهیز می‌کند:

من نگویم تو قدیم و محدثی کافریده توست محدث یا قدیم

(دیوان، ۱۹۴)

۲.۲. نبوت

دومین رکن جهان‌بینی ناصر خسرو که لازمه توحید و خداشناسی دینی اوست، اعتقاد به رسالت انبیا برای هدایت بشر است. به طور کلی، از نظر وی، هدف از ارسال رسولان و فرو فرستادن کتاب‌ها، گزارش مقصد و مبدأ انسان بوده است. وی معتقد است که خداوند برای هدایت بشر، جوهر عقل را در وجود انسان به ودیعه نهاده است؛ جوهری که وی بارها از آن به پیامبر درونی تعبیر کرده است.

خرد سوی هر کس رسولی نهفته که در دل نشسته به فرمان یزدان
همی گوید اندر نهان هر کسی را که چون آن چنین است و این نیست چون آن
از آغاز چون بود ترکیب مردم چه چیز است بیرون از این چرخ گردان
خرد کو رسول خدای است زی تو چه خوانده است بر تو از این باب برخوان

(دیوان، ۸۴)

اما باید دانست که این نیروی عقلانی و هدایت درونی، خود به خود، کافی نیست و حتماً به واسطه‌ای که از آن به دین تعبیر شده، نیاز دارد. به همین علت، خداوند افراد برگزیده‌ای از جنس بشر را در دوره‌های معینی به سوی هر امتی روانه کرده تا به کمک رسول نهفته (عقل) انسان را که هدف غایی آفرینش بوده به مقصد خویش راهنمایی کنند.

ز بهر آن که بنمایندمان آن جای پنهانی دمامد شش تن آمد سوی ما پیغمبر از یزدان

(دیوان، ۲۸۹)

این هم سویی پیامبران (دین) با خرد در اندیشه ناصر خسرو، دامنه گسترده‌ای دارد و چیزی است که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود و پیوسته، بیان می‌کند که عقل و شریعت یکی است. از این روست که در کلام این شاعر، همه جا عقل و دین را هم سو و هماهنگ می‌یابیم.

آنچه از بیانات و سخنان ناصر خسرو در باب آیین نبوت بر می‌آید، این است که مسأله نبوت به همین جا ختم نمی‌شود؛ بلکه از آن جا که هدف این طایفه هدایت انسان‌ها در همه دوره‌ها بوده رسالت ایشان نیز باید امری جاودانه باشد؛ رسالتی که ناصر خسرو از آن به امامت تعبیر می‌کند.

۱. ۲. ۲. ۱. جانشینی پیامبران (امامت): بدون شک، روشن‌ترین مقصد دینی و سیاسی ناصر خسرو که در تمام

آثارش محور اندیشه او قرار گرفته، همین مسأله امامت و جانشینی پیامبر است.

بحث امامت و ولایت که در نوع خود، یکی از اساسی‌ترین ارکان آیین اسماعیلیه می‌باشد، خود، بحث گسترده‌ای است و تمام اصول و اندیشه‌های ایشان، در همین ارتباط معنی و مفهوم پیدا می‌کند. درست است که امام در فرقه اسماعیلیه، یک اصطلاح خاص است؛ ولی در یک نگاه کلی، همه مراتب آموزشی و تعلیمی، این فرقه را از ناطق گرفته تا اساس و امام و حجت و داعی و مأذون و مستجیب، باید در دایره اعتقاد به امامت باور داشت؛ چه این سلسله مراتب، حاصل اعتقاد به یک اصل کلی است که آن را، امام و معلم امت می‌دانند و در نظام مذهبی ایشان، امام، اساس و مرکز عقیده و وفاداری و عمل است.

این اصل که مهمترین رکن دعوت اسماعیلیه و اندیشه ناصر خسرو است؛ چنان که در دیوان وی ملاحظه می‌شود، به روش‌های مختلف، بر موروثی بودنش تأکید می‌شود.

«امام آن است که فرزند او امام باشد و نسل او بریده نشود و هر که دعوی امامت کند و نسل او بریده شود، دروغ

زن است» (دفتری، ۱۶۳: ۱۳۷۵).

از این‌روست که ناصر خسرو، در دیوان خود، این جانشین پیامبر و وصی او را، به عنوان آل نبی و فرزند زهرا و اولاد فاطمه و امام و امام زمان نام می‌برد و پیوسته، اعلام می‌کند که وظیفه‌اش، تفسیر دین و تأویل آن است. «منزلت رسول (ص)، تنزیل کتاب و شریعت است بی‌تأویل» (۲۲۱: ۱۳۶۳)

هر چند ناصر خسرو برای استحقاق امامت حضرت علی (ع) به شایستگی‌های فردی او، از قبیل علم و تقوا و شجاعت و نیز سفارش پیامبر در روز غدیر اشاره می‌کند؛ ولی به نظر می‌آید، در بین این دلایل و شواهد، بر موضوع خویشاوندی آن حضرت با پیامبر تأکید بیشتری دارد؛ همان امری که برای اثبات حقانیت خلافت خلفای فاطمی مصر، بدان متوسل شده است.

دعوی همی کند که نبی را خلیفتم
زیرا که دین سرای رسول است و ملک اوست
در خلق این شگفت حدیثی است بوالعجب
کس ملک کس نبرد در اسلام بی‌نسب

(دیوان، ۲۰۹)

ناصر خسرو، معتقد است که ادامه راه انبیا، نه تنها به حضرت علی (ع) و امامان هفت‌گانه اسماعیلیان ختم نمی‌شود؛ بلکه این حق در فرزندان ایشان برای نسل‌های متمادی، ادامه خواهد داشت؛ پس هر جا تعابیری هم چون آل نبی و اولاد فاطمه و فرزند زهرا و ... به کار می‌برد، منظورش خلفای فاطمی مصر به ویژه، مستنصر بالله، خلیفه معاصر اوست که از نظر وی وارث مصطفی است.

مرا جز به تأیید آل رسول
امام زمان وارث مصطفی
ز جد چون بدو جده پیوسته شد
به تأیید او لاجرم علم و زهد
خدایم سوی آل او ره نمود
نه تصنیف بود و نه قیل و نه قال
که یزدانش یار است و خلقش عیال
به رحمت مرا بهره داد از خیال
گرفته است در جانم آرام و هال
که حبل‌خدای است و خیرالرجال

(دیوان، ۲۵۱)

ناصر خسرو همان‌گونه که یکی از ادله جانشینی حضرت علی را، خویشاوندی آن حضرت، با پیامبر ذکر کرده؛ استحقاق امامت فاطمیان را، از همین طریق، استدلال نموده است:

شجر حکمت پیغمبر ما بود و برو
پسران علی امروز مر او را بسزا
پسران علی آنها که امامان حقند
سپس آن پسران رو پسرا زانکه تو را
ای پسر دین محمد به مثل چون جسدی است
هر یک از عترت او نیز درختی ببرند
پسرانند چو مر دختر او را پسرنده
به جلالت به جهان در، چو پدر مشتهرند
پسران علی و فاطمه ز آتش سپرند
که بر آن شهره جسد فاطمیان همچو سرند

(دیوان، ۶۶)

پس امامت و خلافت فاطمیان، از آن جهت که از نسل علی (ع) و فاطمه‌اند، به فرمان خدا صورت گرفته است. دانا بر من کیست جز آنها که در امت ایشان که به فرمان خدا از پدر و جد آنها که به تأیید الهی به ره دین آنها که ز پاکیزه نسب شیعت خود را خیرالبشرند و خلف اهل‌عبانند میمون خلفانند و بر امت خلفانند اندر شب گمراهی اجرام سماانند از حوض جد خویش و نیا آب سقائند

(دیوان، ۲۴۶)

بر اساس همین اعتقاد است که ناصر خسرو اعلام می‌دارد که خلفای فاطمی، مظهر کمالات انسانی می‌باشند و از همان هنگام کودکی دارای حکمت و دانش و در پیری به منزله انبیای امت‌اند.

سوی آل نبی آی از سپه دیو که ایشان
انبیاند بدان گاه که پیران و کهولند
مؤمنان را ز جفای سپه دیو حصارند
حکماند از آن وقت که اطفال و صغارند

چون ره قبله شود گم به حکم قبله خلقند
چون شب فتنه شود تیره پر از نور نهارند
به سخا و به هدی و به بها و به تقی خوش
از خداوند سوی خلق جهان جمله مشارند

(دیوان، ۱۴۷)

کمال توحید هر مسلمانی از نظر ناصر خسرو، در پیروی از امام زمان تعلق دارد و امام زمان، چنان که بیان شد، از فرزندان علی و فاطمه هستند و در عهد ناصر خسرو، چنین کسی همان خلیفه فاطمی است.

بشناس امام و مسخره را و آنکه
قیس را نکوه و چلیپا را
توحید تو تمام بدو گردد
مر کردگار واحد یکتا را

(دیوان، ۱۶۸)

۲.۳. معاد

می‌دانیم ایمان به رستاخیز و روز معاد، یکی از ارکان اعتقادی همه مسلمانان است و قرآن مجید در آیات بسیاری، به تعبیر مختلف بر این امر محتوم تأکید نموده است؛ البته در کیفیت وقوع این قضیه، فرقه‌های مختلف مسلمان اختلاف نظر دارند و آرای متفاوتی داده‌اند. ناصر خسرو نیز در جهان‌بینی و اصول باورهای خود، بر این رکن اعتقادی تکیه فراوان کرده؛ به نحوی که بدون وجود معاد، هستی را امر بیهوده‌ای می‌شمارد:

روزگار و چرخ و انجم سر به سر بازیستی
گر نه این روز دراز دهر را فرداستی

(دیوان، ۲۲۶)

در یک نگاه کلی، گزارش ناصر خسرو از روز موعود، به طور کامل بر اساس آیات قرآنی است و در آنجا اسرار هر کسی ظاهر می‌شود؛ اعضا خود گواهی می‌دهند؛ هیچ نوع سفارشی پذیرفته نمی‌گردد و نسبت خویشاوندی افراد منقطع گشته و کوه‌ها چون پشم زده خواهند شد.

زان روز بت‌رس کاندرا او پیدا
زان روز که جز خدای سبحان را
زان روز که هـول او بریزانند
و از چرخ ستارگان فرو ریزد
عربان همه خلق و از بسی سختی
چون پشم زده شود گه و مردم
پوشیده نماند آن زمان کاری
آید همه کارهای پنهانی
بر کس نرود ز خلق سلطانی
نور از مه و ز آفتاب رخشانی
چون برگ رزان ز باد آبانی
کس را نبود خبر ز عربانی
هم چون ملخان ز بس پریشانی
کان را تو کنون همی بیوشانی

(دیوان، ۵۹)

اما نکته‌ای که ناصر خسرو، بر آن اصرار می‌ورزد، کیفیت ثواب و عقاب آدمیان، در روز موعود است و این در حقیقت، بیانگر اندیشه خاصی است که ریشه در باطنی‌گری و تأویلات آیین اسماعیلی دارد؛ وی در کتاب خوان الاخوان (۳۳) و وجه دین (۴۲ و ۳۰۳) پس از یک سلسله بحث و استدلال‌ها از سویی، این ثواب و عقاب را نفسانی می‌داند، نه جسمانی؛ از سویی دیگر، دوزخ را به جهل و نادانی و بهشت را به خردمندی و دانایی تأویل می‌نماید؛ چنان که می‌گوید: «... پس درست شد که بهشت اندر حد قوه علم است و دانایی به حقیقت بهشت است و دوزخ اندر حد قوه جهل است و نادانی به حقیقت دوزخ است.»

از آن جایی که این علم و دانش، از نظر ناصر خسرو، همان دین است و دین، در سلسله مراتب خود، از رسول به وصی و از وصی به امام منتقل می‌شود؛ پس هر که اطاعت امام حق که از نظر او، البته خلیفه فاطمی است، نکند و متابعت او نشود؛ علم نیابد و چون علم نیابد، جاهل بماند و به دوزخ رود.

این اندیشه تأویل بهشت و دوزخ در اشعار ناصر خسرو، باعث شده؛ وی بیش از هر امر دیگری، در رد و انکار جنبه‌های مادی بهشت سخن بگوید و معتقدان به این مسأله را، علمای ظاهری و مخاطب‌های آنان را «اوباش» بشمارد. بر سر منبر همی گویند مر او باش را
از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند

بانگ بردارند و بخروشند بر امید خورد
 ورنگویی جای خورد و کردنی باشد بهشت
 چون حدیث جو کنی بی شک خران افغان کنند
 بر تو از خشم و سفاهت چشم چون پیکان کنند
 (دیوان، ۱۵۱)

از نظر ناصر خسرو تعبیر مادی بهشت که علمای ظاهری آن را بیان می‌کنند، در حقیقت، نوعی بهتان، نسبت به خداوند به شمار می‌آید؛ چنان که در این زمینه می‌گوید:

ز بهتان گویدت پرهیز کن و آنکه به طمع خود
 اگر یک دم به خوان خوانی مر او را مزده ور گردد
 به باغی در که مرغان از درختانش به پیش تو
 بگویند صد هزاران بر خدای خویش بهتان‌ها
 به خوانی در بهشت عدن پر حلوا و بریان‌ها
 فرو افتد چو بریان شکم آگنده بر خوان‌ها
 (دیوان، ۴۴)

گاهی ناصر خسرو مضمون احادیثی را که علمای ظاهری در خصوص مادی بودن بهشت، بدان‌ها توسل جستند، به طریق استدلال رد نموده و این گونه سخنان را، در باب بهشت در واقع، نوعی رمز به حساب آورده است.

گر بهشتی تشنه باشد روز حشر
 ورنباشد تشنه او را سلسبیل
 آب خوش بی‌تشنگی ناخوش بود
 در بهشت از خانه زریں بود
 این همه رمز و مثل‌ها را کلید
 هر که بر تنزیل بی‌تأویل رفت
 او بهشتی نیست بل خود کافر است
 گرچه سرد و خوش بود نا درخور است
 مرد سیراب آب خوش را منکر است
 قیصر اکنون خود به فردوس اندر است
 جمله اندر خانه پیغمبر است
 او به چشم راست در دین اعور است
 (دیوان، ۳۴)

ظاهراً ناصر خسرو در ابیات بالا، به حدیث زیر که «ابن عمر» و «ثوبان» آن را با اندکی اختلاف، از قول پیامبر نقل کرده‌اند، نظر داشته است:

«و روی ابن عمر: انه لما نزل قوله «انا اعطیناک الکوتر» قال رسول الله (ص): هو نهر فی الجنة حافتاه من ذهب شرا به اشد بياضاً من اللبن و احلی من العسل و اطیب من المسک یجری علی جنادل اللؤلؤ و المرجان و قال ثوبان... و اکوابه عدد نجوم السماء. من شرب منه شربه لم یظمأ بعدها ابداً». (غزالی، ج ۵۷۶/۴: ۱۹۸۶).

اصولاً ناصر خسرو کسانی را که از مادی بودن بهشت، هم چون حور و سلسبیل و کوتر و... سخن می‌گویند، در ردیف فرقه‌های غیر مسلمان می‌شمارد.

هر کسی را زیر این چادر درون
 اینت گوید کردگار ما همه
 و آنت گوید کردگار نیک و بد
 و آنت گوید بر سر هفتم فلک
 صد هزاران خوب رویانند نیز
 آن که او را نیست همت خورد و خواب
 خاطر جو یا به راهی رهبر است
 چرخ و خاک و باد و آب و آذر است
 ایزد دادار و دیو ابتر است
 جوی آب و باغ و ناژ و عرعر است
 هر یکی گویی که ماه انور است
 این سخن زی او محال و منکر است
 (دیوان، ۳۳)

گویند این نوع سخنان، از نظر ناصر خسرو، علمای ظاهری و مخاطب‌های آنان، افراد اوباش‌اند.

بر سر منبر همی گویند مر اوباش را
 ورنگویی جای خورد و کردنی باشد بهشت
 از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند
 بر تو از خشم و سفاهت چشم چون پیکان کنند
 (دیوان، ۱۵۱)

چنان که در آغاز همین بحث اشاره شد، ناصر خسرو بر پایه باورهای فرقه اسماعیلیه، ظواهر آیات و احادیث را رمز می‌داند و بر این باور است که کلید این رمزها و تأویل این نوع سخنان، در خانه پیغمبر و حیدر است و بدون این تأویلات، حتی ظاهر قرآن شور و بی فایده است.

دریای سخن‌ها سخن خوب خدای است
شور است چو دریا به مثل صورت تنزیل
معنی طلب از ظاهر تنزیل چو مردم
پر گوهر با قیمت و پر لؤلؤ لالا
تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا
خرسند مشو همچو خر از قول به آوا
(دیوان، ۵)

مشک باشد لفظ و معنی بوی او
ور نهفته دختر تنزیل را
مشکل تنزیل بی تأویل او
مشک بی بوی ای پسر خاکستر است
معنی و تأویل حیدر زیور است
بر گلوی دشمن دین خنجر است
(دیوان، ۳۵)

۳. تأویل دین

همان‌گونه که در بحث معاد اشاره شد، آنچه ناصر خسرو در تعالیم مذهبی مطرح می‌کند و آن را اصل و اساس دین به شمار می‌آورد، موضوع تأویل احکام و دستورهای دین است. این برداشت تازه از دین، به وسیله فرقه اسماعیلیه مهمترین عاملی بود تا پیروان این مسلک، همه گرایش‌های اعتقادی خود را در پرتو آن توجیه و تبیین کنند. این‌که تأویل چیست و دامنه آن تا کجاست خود به تنهایی می‌تواند موضوع مقاله یا کتابی باشد و در این نوشته نمی‌گنجد. فقط به این بسنده می‌کنیم که تأویل از نظر فرقه اسماعیلیه، پی بردن به اصل دین و استنباط باطن آیات و احادیث می‌باشد که غالباً با توجیهاات ذهنی همراه است، و بر پایه استدلال‌های قوی عقلانی استوار نیست. با وجود این، دین بدون تأویل از نظر پیروان این فرقه، راه به جایی نمی‌برد، چنان که ناصر خسرو می‌گوید:

هر که بر تنزیل بی تأویل رفت
او به چشم راست در دین اعور است
(دیوان، ۳۵)

وی در کتاب جامع‌الحکمتین در بیان تفاوت بین فرقه اسماعیلیه و سایر فرقه‌ها، همین مسأله تأویل را عنوان می‌کند.

«...سه دیگر فرقت شیعت خاندان رسول‌اند که گویند مرکتاب خدای را تأویل است» (۱۳۶۳:۳۳)

بر اساس همین باور است که ناصر خسرو ظواهر قرآن را شور می‌داند و برای آن اهمیتی قایل نمی‌شود.

شور است چو دریا به مثل صورت تنزیل
اندر بن دریاست همه گوهر و لؤلؤ اندر بن
شوراب ز بهر چه نهاده است
از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت
تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا
غواص طلب کن چه دوی بر لب دریا
چندین گهر و لؤلؤ دارنده دنیا
تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا
(دیوان، ۵)

این تأویل که بر خلاف ظاهر آسان قرآن بسیار دشوار است، فقط راسخان در علم از عهده آن بر می‌آیند.

دشوار طلب کردن تأویل کتاب است
کاری است فروخواندن این نامه بس آسان
(دیوان، ۴۸۴)

ناصر خسرو پس از پیامبر (ص) و علی (ع) که از آنان به ماه و آفتاب تعبیر کرده، امر تأویل دین را وظیفه داعیان اسماعیلی می‌داند و از آنها به ستاره تعبیر کرده است.

«واندر عالم دین، پنج ستاره مدبراند؛ کارکنان زیر دست این ماه و آفتاب که نور ایشان، همه از آفتاب عالم دین

است- علیه‌السلام- اعیان امام و باب و حجت و داعی و مأذون» (۱۳۶۳: ۲۹۱)

ناصر خسرو در تأویلاتی که از امور دینی دارد، سعی کرده همه چیز را به ارکان تعالیم اسماعیلیه همچون امام و اساس و مأذون و مستجیب و حجت و... برگرداند و در این جهت، هیچ معیار و ضابطه‌ای ارائه نداده است. برای این‌که خوانندگان بدانند، اسماعیلیان چگونه مسایل دینی را تأویل می‌کردند، به یک نمونه از این تأویل‌ها در کتاب وجه دین

اشاره می‌کنیم.

«اندر تأویل بانگ نماز که جفتگان جفتگان است و جز آن روا نیست؛ از بهر آن که آن دلیل است بر دعوت ناطق که مر او را دو قوت بود یکی ظاهر و دیگر باطن. یکی قوت تنزیل و دیگر قوت تأویل. و آن کس که قامت یگانه کند، دلیل بود بر مرتبت اساس که او را قوت تأویل بیش نبود. و آن کس که قامت نیز دوتا کند، همی نماید که اساس با دانستن کار تأویل هم پذیرنده ظاهر بود و هم پذیرنده باطن. و مؤذن دلیل است بر ناطق» (۱۲۶: ۱۳۰۳) یادآوری این نکته لازم است که از نظر ناصر خسرو، تأویل، حقیقت و معنای مشترک همه ادیان الهی می‌باشد. به همین سبب است که وی میان کتب آسمانی فرقی نمی‌بیند و همه را قرآن می‌خواند. «کتاب‌های خدای همه قرآن است بی‌هیچ خلاف و آن چه نادانان مر آن را خلاف دانند، میان تورات و انجیل و قرآن به معنی هیچ خلاف نیست؛ مگر به ظاهر لفظ» (۵۴: ۱۳۰۳)

۴. هستی از نظر ناصر خسرو

یکی از اساسی‌ترین بحث‌های مهم در جهان‌بینی دینی ناصر خسرو، نگرش وی به جهان هستی و در واقع نگاه هستی‌شناسانه اوست. این بحث گستره وسیعی دارد و چندان در هم تنیده شده که تفکیک و انتزاع یک مسأله و تحلیل آن به صورت جداگانه تقریباً غیر ممکن است. در مورد جهان هستی، ناصر خسرو معتقد است که خداوند «کلمح بالبصر» به طریق ابداع (امر) و بدون میانجی، اولین موجود را که از آن به «عقل اول» تعبیر می‌شود، ابداع نمود (گشایش و ره‌ایش، ۵: ۱۳۴۰) از نظر ناصر خسرو، وجود، دارای سه مرتبه است (هیولی، نفس و عقل). چنان که در کتاب جامع‌الحکمتین (۲۲۹: ۱۳۶۳) می‌نویسد: «پس دانستیم که از آن امر که نام آن ابداع است، نخست عقل پدید آمده است؛ آن گاه نفس؛ آن گاه این جوهر صنع پدید آمد که نفس بر او مستولی است». در سلسله پیوسته موجودات، چون انسان در پایگاهی والاتر از بودن‌های دیگر است، همه موجودات به فرمان اویند. این انسان که غایت صنع الهی و بازپسین مصنوعات اوست، مراد اصلی خلقت و هرچه هست، برای وی خلق شده است:

مراد خدای از جهان مردم است دگر هر چه بینی همه بر سری است

(دیوان، ۱۱۰)

این همانندی و نزدیکی انسان به خدا، به سبب وجود عقل است که شرف آدمی بدان مربوط است. «شرف نفس مردم بر دیگر چیزها آن است که او مر عقل را پذیرنده است» (زادالمسافرین، ۱۹۲: ۱۳۴۱). بار مسؤولیت و تکلیفی که برای انسان به وجود آمده، حاصل همین ودیعه الهی بوده است. نکته دیگری که در جهان‌بینی ناصر خسرو به وضوح دیده می‌شود، پیوند ناگسستنی بین عقل و علم است به طوری که این دو، هیچ‌گاه از هم جدا نیستند. علم در حقیقت، فعل عقل است و شرف عقل، در به دست آوردن این فعل حاصل می‌گردد. و سرانجام در اندیشه ناصر خسرو، عقل و دین و علم، بر هم منطبق می‌گردند تا غایت هستی را که آدمی است، به مقصدش هدایت کنند. سراسر آثار ناصر خسرو با همه تعابیر مختلفی که دارد، چیزی جز این قصه نیست.

۵. محور هستی (انسان)

چنان که گفته شد، ناصر خسرو آدمی را آفریده برگزیده خدا و ثمر درخت جهان می‌داند که در نظام آفرینش، از مراحل جماد و نبات و حیوان گذشته و در مرحله آخر، خلقت یافته است:

تو را اندر جهان رستنی خواند از ارکان کردگار کامرانت
زمانی اندر او می‌خاک خوردی نبود آگه کس از نام و نشانت
گهی بدرد خوشه‌ات ورزگاری گهی بشکست شاخی باغبانت

و از آن جا در جهان مردم‌ت خواند ز راه مام و باب مهربانت

(دیوان، ۲۱۷)

در وجه دین (۶۶) نیز همین مفهوم آمده است. «معنی هر سه زایش عالم که معادن و نبات و حیوان است، اندر اوست».

منظور این نیست که اندیشه آفرینش انسان را در مرحله آخر، برای اولین بار، فقط ناصرخسرو مطرح کرده است؛ زیرا چنان که می‌دانیم، این اندیشه سال‌ها قبل از ناصرخسرو بوده و حتی فردوسی هم در شاهنامه بدان اشاره کرده است.

تو را از دو گیتی بر آورده‌اند به چندین میانجی پی‌ورده‌اند
نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشتن را به بازی مدار

(چاپ مسکو، ج ۱۶/۱)

از دیوان اشعار و سایر آثار ناصرخسرو، به وضوح بر می‌آید که آفریدگار، عالم کبیر، یعنی هستی را به دلیل وجود انسان خلق کرده؛ انسانی که از وی به عالم صغیر تعبیر شده است (خوان الاخوان، ۱۰۴: ۱۳۳۸).

پس همه موجودات و مظاهر هستی، هر یک به نوعی در خدمت انسان‌اند؛ حتی آن اشیا و اموری که به ظاهر برای آدمی مفید نمی‌باشند. به شکل دیگری برای انسان سودمند خواهند بود:

تخم و بر و برگ همه رستنی داروی ما یا خورش جسم ماست
هرچه خوش است آن خورش جسم تست هر چه خوشت نیست، تو را آن دواست
آهو و نخجیر و گوزن چران هر چه مر او را ز گیاه‌ها چراست
گوشت همی سازند از بهر تو از خس و خار یله کاندرا فلاست
وز خس و از خار به بیگار گاو روغن و پینو کنی و دوغ و ماست

(دیوان، ۹۹)

و در واقع اگر دنیا درختی فرض شود، انسان به منزله بار این درخت خواهد بود.

امهات و نبات با حیوان بیخ و شاخند و بارشان انسان

(دیوان، ۲۴۰)

این برتری انسان بر جماد و نبات و حیوان فقط به دلیل وجود جوهر عقل است. پس در سایه این نیروی عقلانی، باید شکر آن کسی را گزارد که این برتری را به انسان عنایت کرده است:

خاک خوار است رستنی، زان است ایستاده چنین نگونسار است
جانور نیست به آن نگونساری لاجرم زنده و گیاخوار است
و این که سر سوی آسمان دارد باز بر هر سه میر و سالار است

(دیوان، ۲۸۵)

مسأله پادشاهی و زعامت انسان بر تمامی مظاهر هستی، در سراسر آثار ناصرخسرو بیان شده است و او هر جا مجال می‌یابد، به این موضوع اشاره می‌کند تا آدمی خود را دریابد و به جایگاه خود پی ببرد.

کیستی بنگر کز بهر تو می‌روید در صدف مرجان در خاک کهن ریحان
کیستی بنگر کز بهر تو می‌زاید مه و خورشید زر و سیم و سرب کیوان
مزه اندر شکر و بوی به مشک اندر هر دو از بهر تو مانده است چنین پنهان
خوش و ناخوش که ازین خاک همی روید تو زین طعام است تو را جمله و زان درمان
امیری و فصیحی و تو را رعیت حیوانند که گنگند همه ایشان
نیست پوشیده که شاه حیوانی تو که نه عریانی و ایشان همگان عریان

بنده و کارکنانند تو را گویی تو سلیمانی و ایشان همگان دیوان
(دیوان، ۴۱۱)
گوهر اصلی وجود انسان که خداوندگار آن را به بندی زمینی گرفتار کرده، همان گوهر آسمانی (جان) است. ترکیب این گوهر در کالبد جسمانی، حکمتی داشته است؛ به نحوی که به سبب همین ترکیب، انسان شایسته هر نعمتی شده است:

یکی گوهری آسمانی است مردم
وطن مر تو را در جهان برین است
جهان میهن را به جان زیب و فری
جهان برین و فرودین تویی خود
که ایزد به بندی بیستش زمینی
تو هر چند امروز در تیره طینی
اگرچه بدین تن جهان کهنی
به تن زین فرودین به جان زان برینی
(دیوان، ۱۶)
این مأموریت جان علوی در تن سفلی که در واقع نوعی کمال است، برای پذیرش تکلیف و عبادت و خداشناسی بوده است:

جان تو از بهر عبادت شده است
کان تو است این تن و طاعت گهر
بسته در این خانه پر استخوان
گوهر بیرون کن از تیره کان
(دیوان، ۱۵)
دلایلی که از نظر ناصر خسرو باعث برتری انسان در میان سایر موجودات شده و او را شایسته پادشاهی نظام هستی و عنایت ویژه خداوندگار کرده، به قرار زیر است:

۵.۱. داشتن عقل و اندیشه

قبل از این بیان شد که در اندیشه ناصر خسرو، هدف‌گایی از آفرینش و نظام هستی، خلقت انسان است و خلقت انسان خود غایتی داشته که غرض از آن شناخت و معرفت‌الله است. البته انسان برای کسب این معرفت، به ابزاری نیاز داشت که از طرف خداوند در اختیار وی قرار گرفت؛ این ابزار همانا عقل آدمی است:

عقل عطایی است تو را از خدا
بر تن تو واجب دین زین عطاست
(دیوان، ۱۰۱)
پادشاهی انسان بر دو جهان نیز از برکت وجود عقل بوده است؛ اما باید بدانیم که عقل از نظر ناصر خسرو، پیش فرض‌هایی دارد که عبارتند از: توحید، رسالت، کلام الهی و آخرت. یعنی همان ارکان و جهان‌بینی مذهبی ناصر خسرو. عقلی که مدنظر ناصر خسرو است، در درون این دایره تحقق می‌پذیرد؛ رشد می‌کند و به غایت می‌رسد و هدف عقل، اثبات همین پیش فرض ها یا به قول وی «بدیهیات» است (۹۴: ۱۳۷۱).

امتیاز انسان بر سایر موجودات و نیز وجود تکلیف آدمی و بازخواست از وی، حاصل همین عطای الهی است:

عقل در ترکیب مردم ز آفرینش حاکم است
گر نه عقل استی بر او نه چون و نه ایراستی
(دیوان، ۲۲۸)
ناصر خسرو عقل را در حقیقت رسول خدا می‌داند و معتقد است که اگر آدمی امر و نهی این رسول را اطاعت کند، به مقصد خواهد رسید:

بنگر تا عقل کان رسول خدای است
بنگر، پیوستی آن چه گفت بییوند
بر تو چه خواند که کرده‌ای ز ردایل
بنگر، بگسستی آن چه گفت که بگسل
(دیوان، ۱۳۸)
قلمرو عقل و دین در اندیشه ناصر خسرو، چنان بر هم منطبق شده است که هر دو عنصر، یک وظیفه را انجام می‌دهند:

خردمند را می چه گوید خرد چه گویدش: گوید: «حذر کن ز بد»
(دیوان، ۲۷۳)

پس همان‌گونه که دین جان آدمی را تزکیه می‌کند، خرد نیز همین کار را انجام می‌دهد:
جان به صابون خرد باید شستن کاین جسد تیره ماند گر مر او را جمله در صابون کنی
(دیوان، ۲۶)

گاهی یک درجه بالاتر از این‌ها، خرد آدمی را به سوی دین راهبری و راهنمایی می‌کند:
راه سوی دینت نماید خرد از پس دین رو که مبارک عصاست
(دیوان، ۱۰)

چون ناصر خسرو متکلم و متشرع است، در نظر او عقل وظیفه‌ای دینی دارد. (مسکوب، ۱۴۱: ۱۳۷۴) و پیوستن عقل جزئی به عقل کلی، به برکت شریعت شدنی است. به عبارت دیگر در اندیشه ناصر خسرو هر راهی از عالم حسی به عالم علوی، بایستی از گذرگاه دین بگذرد. «کتاب خدای به حق خود جوهر عقل است که بودنی‌ها هم اندر ذات او به منزله تخم است و اطلاع عقل بر خیرها بر درستی این قول که همی گوئیم عقل همه چیز است، گواست» (۷۸: ۱۳۶۳). پس این دو عنصر (عقل و دین) که هر دو یکسان عمل می‌کنند، اگر توأمان حاصل شوند، برای سعادت دنیوی و اخروی انسان کافی است:

از خطر آتش و عذاب ابد دین و خرد کرد در حصار مرا
(دیوان، ۱۲۶)

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
(دیوان، ۱۲)

۵.۲. دین ورزی و معرفت

در ادامه بحث از خرد، تا حدودی به این نتیجه رسیدیم که خرد از نظر ناصر خسرو، در بسیاری موارد، کار دین را انجام می‌دهد. در این جا برای یادآوری و تأکید بیشتر به پیوند و هم‌سویی دین و خرد به صورت دیگری اشاره می‌کنیم:

چون مقوله دین راستین و دانش حقیقی از نظر ناصر خسرو، یکی است و هر دو، یک وظیفه بر عهده دارند؛ تشخیص مرز این دو از یکدیگر در اندیشه ناصر خسرو بسیار مشکل و تا حدودی غیر ممکن است. از نظر او دانش، ثمر درخت دین است و علم و دانش هم چون خود دین، آدمی را از آتش جاوید نجات می‌دهد.

دانش ثمر درخت دین است برشو به درخت مصطفایی
(دیوان، ۲۶۲)

علم و عمل ورز که مردم به حشر ز آتش جاوید بدین دو رهاست
(دیوان، ۱۰۱)

منبع و منشأ دریای علم از نظر ناصر خسرو، قرآن است؛ اما همان‌گونه که بی‌واسطه نمی‌توان از آب دریا استفاده کرد، عموم مردم هم نمی‌توانند بدون واسطه از قرآن بهره ببرند. پس لازم است به واسطه امام و از تأویلات او از قرآن که مانند جیحون شیرین و خوش‌گوار است، استفاده کرد.

بحر است علم را به مثل قرآن جیحون خوش است و بامزه و دریا
ای علم جوی روی به جیحون نه دریا نه آب بل به مثل آب است
وز بحر علم امام چو جیحون است از ناخوشی چو زهر و چو طاعون است
گر جانست بر هلاک نه مفتون است چون بر لبش نه تین و نه زیتون است
(دیوان، ۲۵۷)

چون دین و دانش در نگاه ناصر خسرو مکمل یکدیگرند.

از بهر بر شدن سوی علیین
از علم پای ساز و ز طاعت پر
(دیوان، ۴۶)

پس کسی که جاهل است و عقل ندارد، اصلاً نمی‌تواند ادعای دینداری کند.
چگونه شود پارسا مرد جاهل
همی خیره گربه کنی تو به شانه
(دیوان، ۴۱)

و یا:

جاهل نرسد به پارسایی
آن بس نبود که روی زانو
بیهوده خله چرا درایی
بر خاک بمالی و بسایی
زیرا که نخست علم باید
تا پیش خدای را بشایی
(دیوان، ۲۶۱)

یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌آید که منظور ناصر خسرو از علم و دانش که پیوسته بر آن تأکید دارد، دانش دینی است؛ چون بارها تصریح کرده که شریعت کان دانش و قرآن معدن حکمت است.

شریعت کان دانش گشت و فرقان معدن حکمت
یکی مر زر دین را که یکی مر آب دین را یم
مکان علم فرقان است و جان جان تو علم است
از این جان دوم یک دم به جان اولت بر دم
(دیوان، ۸)

به همین علت است که ناصر خسرو فضل و هنر پیروان فرق دیگر را فضل و هنر به شمار نمی‌آورد.
بی‌هنر دان نزد بی‌دین هم قلم هم تیغ را
چون نباشد دین نباشد کلک و آهن را ثمن
برهن در هند بر چندال ناکس فضل داشت
بنده دین و هنر نشگفت اگر شد برهن
مادر و مایه هنر دین است نشگفت ار هنر
جز به زیر مایه و مادر نمی‌گیرد وطن
(دیوان، ۲۶۴)

آشنایی ناصر خسرو با فلسفه نیز از همین گونه است؛ یعنی وی فلسفه را تا جایی قبول دارد که در خدمت دین باشد. هر گاه از رهگذر فلسفه در دین تردیدی پیش آید، البته او حق را به جانب دین می‌داند و فلسفه را مردود می‌شمارد. به همین علت است که وی نظریات فلسفی «حکیم ایرانی» را می‌پذیرد؛ ولی استدلال‌های «محمد زکریا» را که به روش فلسفه نزدیک‌تر است، ملحدانه می‌داند و می‌گوید: «چون حکیم ایرانی که معنی‌های فلسفی را به الفاظ دینی عبارت کرده است... و مردم را بر دین حق و شناخت توحید بعث کرده است و پس از او، چون محمد زکریا که مر قول‌های ایرانی را به الفاظ زشت ملحدانه باز گفته است و معنی‌های استاد و مقدم خویش را اندر این معانی به عبارت‌های موحش و مستنکر بگزارده است» (۹۸: ۱۳۴۱)

بنابراین، آنچه ناصر خسرو در باب آشتی دین و فلسفه می‌گوید و مدعی است که این آشتی را او به وجود آورده^۲ باید به دیده تردید نگاه کرد؛ زیرا آن چه در باب فلسفه بیان می‌کند، در واقع، همان بحث‌ها و جدل‌های دینی است؛ نه فلسفه به مفهوم اصطلاحی آن. چنان که می‌دانیم، وی به صراحت فلسفه ناب را مردود می‌شمارد.

ای رفته بر علوم فراطونی
این علم‌ها تمام فراطون است
آن فلسفه است و این سخن دینی
این شکر است و فلسفه هپیون است
(دیوان، ۲۵۷)

ناصر خسرو به طور کلی بر این باور است که همه دانش‌ها باید در خدمت دین قرار گیرند چنان که در باب طب و نجوم می‌گوید: «علمای دین حق، مر علم طب را و نجوم را، همی دلیل اثبات نبوت کنند، بر فلاسفه که بر نبوت وحی را منکرند» (۱۴: ۱۳۶۳).

او در باب دبیری و شاعری همین عقیده را دارد و می‌گوید:
مدح و دبیری و غزل را نگر
علم نخوانی و هنر نشنوی
(دیوان، ۵۶)

نگر نشمیری ای برادر گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را
(دیوان، ۱۴۲)

ولی همین شعر و غزل را که ناصر خسرو نکوهش می‌کند، زمانی که به زعم او، در خدمت دین قرار گرفته باشد، نه تنها نکوهش نمی‌کند؛ بلکه از جانب وی مورد ستایش هم قرار می‌گیرد.

گرت اندوه دین است ای برادر شعر حجت خوان که شعر زهد او از جانت این اندوه بگسارد
(دیوان، ۲۰۴)

بر شعر زهد گفتن و بر طاعت این روزگار مانده‌ات را بشمر
(دیوان، ۴۷)

ای پسر شعر حجت از بر کن که پر از حکمت است هم چو زبور
(دیوان، ۷۸)

من جز به مدح رسول و آلش از گفتن اشعار گنگ و لالم
(دیوان، ۷۴)

۳.۵. داشتن اختیار و انتخاب سرنوشت

یکی از مقولات آشکار و روشن اندیشه ناصر خسرو که بارها به طریق استدلال بر آن تأکید کرده؛ مسأله آزادی انسان در انتخاب سرنوشت خویش است. این موقعیت ویژه انسان در میان موجودات دیگر، به سبب استعدادی است که خداوندگار در وی به وجود آورده است؛ یعنی همان اعطای عقل و ابلاغ دین و امکان کسب معرفت. وی معتقد است که سعادت و شقاوت آدمی در دست خود اوست؛ البته نگارنده از سایر آثار این سخنور، همچون زادالمسافرین و خوان الاخوان، گشایش و رهایش و وجه دین، نتوانست در جهت تأیید مطالبی که در باب اختیار انسان در دیوان اشعارش آمده، کمک و تأییدی بگیرد؛ با وجود این که اندیشه ناصر خسرو در آثار منثور او روشن‌تر از دیوان اشعارش بیان شده، این مسأله یعنی اختیار و آزادی انسان که بسیار هم بر آن تأکید شده، در آثار منثور وی مسکوت گذاشته شده است.

ناصر خسرو بر اساس همین باور، بسیاری از اندیشه‌های مهم دینی خود، از جمله معاد و نبوت را، معنی و تفسیر می‌کند؛ به طوری که بدون اعتقاد به اختیار، آدمی این هر دو رکن مسلمانی را امری بیهوده و عبث می‌داند.

اگر کار بوده است و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده غم
و گر ناید از تو نه نیک و نه بد روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم
عقوبت محال است اگر بت پرست به فرمان یزدان پرستند صنم
کتاب و پیمبر چه بایست اگر نشد حکم کرده نه بیش و نه کم
(دیوان، ۶۲)

وی فلسفه ارسال رسل و انزال کتب را، دلیل بر مختار بودن انسان و حاکمیت وی بر سرنوشت خویش می‌داند و معتقد است که تسلیم شدن به قضا و قدر، چیزی جز کاهلی و پستی نیست و آن را کار سفها می‌شمارد:

از پس آن که رسول آمده با وعد و وعید چند گویی که بد و نیک به تقدیر و قضاست
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی که چنین گفتن بی‌معنی کار سفهاست
گر خداوند قضا کرد گنه بر سر تو گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی
پس گناه تو به قول تو خداوند تو راست
(دیوان، ۲۱)

ناصر خسرو پیوسته با استدلال بر نفی عقوبت گنه‌کاران و بت پرستان در روز قیامت، در صورت مجبور بودن انسان، در انتخاب سرنوشت خویش تأکید دارد و معیار و میزان عدم پذیرش این اقوال را، همان عقل و خرد می‌داند:

چو مرا کار نباشد نبوم اهل جزا اندرین قول خرد را بنگر ره به کجاست
چون بود عدل بر آنک او نکند جرم عذاب زی من این هیچ روا نیست اگر زی تو رواست
(دیوان، ۲۲)

بنابراین، از نظر ناصر خسرو، راه خیر و شر، هر دو برای انسان گشاده است و او می‌تواند یکی را انتخاب نماید: راه تیزی خیر و شر هر دو گشاده است خواهی آیدون گرای و خواهی آیدون

(دیوان، ۸۰)

آنچه بیان شد محورهای اساسی جهان بینی و اندیشه ناصر خسرو است. موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی او، دیدگاه‌های اخلاقی و انتقادی وی، تأثیر آموزش و تعلیم از نظر وی و صدها نکته دیگر که این سخنور در آثار خویش بیان کرده؛ همه و همه، برای تبلیغ مقاصد دینی بوده است و در این راه، تعصب شدیدی او را فرا گرفته است. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله‌ای با عنوان «ناصر خسرو منتقدی اجتماعی» (۶۳۲: ۱۳۵۵) این تنگ‌مشربی و تعصب را در سخنان ناصر خسرو، نتیجه‌گرایش تازه او به آیین اسماعیلی می‌داند و می‌نویسد: «رکن اصلی فکر او مسایل مذهبی بود. در انتقادهای وی، علاوه بر تند و خشونت، نکته‌ای دیگر جلب نظر می‌کند و آن گمراه شمردن همه دسته‌هاست. از هفتاد و سه فرقه فقط آیین خود را بر حق می‌شمرد و بس و هرکس را که به امام اسماعیلی اعتقاد نداشت، بر راه خطا می‌دانست و کافر و ستمکار.

به عبارت دیگر، نوعی تعصب شدید و تنگ‌مشربی در سخنان انتقاد آمیز او، دیده می‌شود و ویژگی اکثر نوگرویدگان است. گاهی سعه صدری از خود نشان می‌دهد و نیز در موارد اضطرار از صبر، چاره، نرمی و مدارا سخن می‌گوید؛ اما این‌ها صفت عمده طرز تفکر او نیست. ناصر مردی بود آشتی‌ناپذیر و منتقدی صریح و تند که خود را از مبارزان سپاه شریعت و قرآن می‌شمرد».

۶. نتیجه

از این مقاله، می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه و جهان‌بینی ناصر خسرو به طور کامل دینی است و به جای این که به او حکیم یا فیلسوف یا شاعر بگوییم، بهتر است وی را متکلم و متشرع بدانیم؛ زیرا از نظر او، همه چیز حتی فلسفه و علم و خرد، باید در خدمت دین قرار گیرند. پس محور فکری ناصر خسرو بر جهان‌بینی دینی یعنی، توحید، نبوت و معاد استوار است و اصل امامت که این شاعر به فراوانی بر آن تأکید دارد به تمام و کمال ادامه راه نبوت است. هر موضوع دیگری که ناصر خسرو در آثار خویش مطرح کرده، از جایگاه و موقعیت انسان گرفته تا نگاه بدبینانه‌ای که نسبت به دنیا اظهار داشته و موضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی او و نیز دیدگاه‌هایی که در باب اخلاق از خود ارایه داده؛ همه و همه، در دایره این جهان‌بینی دینی قرار می‌گیرد.

یادداشت‌ها

۱. از ابن عمر روایت شده است که وقتی آیه «انا اعطیناک الکوثر» نازل شد، پیامبر فرمود: کوثر نهری در بهشت می‌باشد که لبه‌های آن از زر است و آب آن از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از مشک خوشبوتر است. این آب بر سنگ‌هایی از لؤلؤ و مرجان روان است. ثوبان گفته ... کاسه‌های (اطراف این نهر) به اندازه ستارگان آسمان است و هر که از آن یک بار بنوشد بعد از آن تشنه نخواهد شد.

۲. ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین (۱۶: ۱۳۶۳) می‌گوید: «کس نماند بدین زمین که علم دین حق را که آن از نتایج روح‌القدس است با علم آفرینش که آن از علایق فلسفه است جمع توانست کردن. از بهر آن که فیلسوف مر این علما لقبان را به منزلت ستوران انگاشت و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت و این علما لقبان مر فیلسوف را کافر گفتند تا نه دین حق ماند بدین زمین نه فلسفه. و تا فیلسوف متدین نباشد ...».

این مقاله برگرفته از یک طرح پژوهشی است که نگارنده انجام داده و به شماره LA-1434-C162-80 طرح‌های دانشگاه شیراز ثبت شده است.

منابع

- برتلس، آ. ی. (۱۳۴۶). **ناصر خسرو و اسماعیلیان**، ترجمه آرین پور، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- برنارد، لوئیس. (۱۳۷۱). **فداییان اسماعیلی**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- دفتری، فرهاد. (۱۳۷۵). **تاریخ و عقاید اسماعیلیه**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر فرزانه روز.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). **با کاروان حله**، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم.
- غزالی، ابوحامد. (۱۹۸۶). **احیاء علوم الدین**، دارالکتب العلمیه، بیروت: الطبعة الاولى.
- محقق، مهدی. (۱۳۶۳). **بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی**، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، چاپ دوم.
- محقق، مهدی. (۱۳۶۸). **تحلیل اشعار ناصر خسرو**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۱). **چند گفتار در فرهنگ ایران**، تهران: نشر روز، چاپ اول.
- ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۶۳). **جامع الحکمتین**، به اهتمام دکتر محمد معین و هانری کربن، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۳۸). **خوان‌الاکوان**، تهران: کتابخانه بارانی.
- ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۵۷). **دیوان**، تصحیح مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.
- ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۷۱). **زادالمسافرین**، چاپ برلین، افست انتشارات کاویانی، تهران.
- ناصر خسرو، ابومعین: **سفرنامه**، تصحیح جعفر شعار، تهران: نشر قطره، چاپ اول.
- ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۴۰). **گشایش و رهایش**، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: چاپ دوم.
- ناصر خسرو، ابومعین. (۱۳۴۸). **وجه دین**، تهران: ناشر کتابخانه طهوری، افست گلشن.
- یادنامه ناصر خسرو**. (۱۳۵۵). مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.